

دستاوردها و تجارب یک ساله‌ی جنبش سیاسی

زندگی سیاسی و مبارزاتی توده‌های مردم ایران در طول یک ساله که از خرداد ماه سال ۸۸ سپری شده است، با تمام فراز و نشیب‌هایش، سرشار از تجاربیست که تنها در یک دوره پر تلاطم سیاسی می‌توانست به سهولت به دست آید. در چنین دوره‌هاییست که توده‌ها در جریان مبارزات سیاسی مستقیم، هر روز تجارب نوینی می‌آموزند و آگاهی آن‌ها در مقیاسی کلان رشد می‌کند. هیچ چیز نمی‌تواند همچون این مبارزه علنی و مستقیم سیاسی، طبقه انقلابی و توده‌های مردم یک کشور را آموزش دهد و آگاه کند. جنبش سیاسی که در اواخر خرداد ماه سال گذشته پدیدار گردید و تلاطم سیاسی جدیدی را در جامعه‌ی ایران باعث گردید، پدیده‌ای خلق‌الساعه نبود. زمینه‌های عینی و ذهنی پیدایش این جنبش از مدت‌ها پیش شکل گرفته بود. تضادهایی که در این سال‌ها، همواره تشدید شده بودند، ضرورتاً می‌بایستی در نقطه‌ای معین، توده‌های وسیع مردم را به عرصه مبارزه سیاسی سوق دهند و به یک بحران سیاسی بزرگ بیانجامد. یک چنین بحران‌هایی در شرایطی شکل می‌گیرند که توده‌های مردم هر گونه چشم‌اندازی را برای بهبود وضعیت خود در چارچوب نظم موجود از دست داده باشند، سیاست‌های طبقه حاکم، شکست خود را در میان مردم آشکار کرده باشد، تحمل شرایط اقتصادی و سیاسی موجود برای آن‌ها ناممکن گردد، و بالاخره مجموعه این شرایط، در صفوف طبقه حاکم اختلافات و شکاف‌های عمیق پدید آورده باشد. در یک چنین شرایطیست که تغییراتی در ذهنیت و آگاهی توده‌ها، در مبارزات آن‌ها رخ می‌دهد، به رو در رویی سیاسی مستقیم با طبقه حاکم برمی‌خیزند و به اشکال مبارزه انقلابی روی می‌آورند. این مبارزه توده‌های مردم ایران، در پی انتخابات قلابی و فرمایشی رژیم و نزاع جناح‌های حکومت بر سر تقلب و جا به جایی آراء، یعنی شرایطی که خشم مردم را از حکومت به منتهای خود رساند، امکان بروز یافت. راهپیمایی‌ها و تظاهرات میلیونی در تهران و تعدادی از شهرستان‌ها شکل گرفت که پیش از این در چنین ابعادی در دوران جمهوری اسلامی بی‌سابقه بود. دامنه و ابعاد این جنبش

خطر اعدام زندانیان سیاسی و ضرورت مبارزه علیه آن

با اعدام ۵ زندانی سیاسی در تاریخ ۱۹ اردیبهشت، مردم دلسراسر ایران در خشم فرو رفتند. اعتراض بود و خشم، کینه بود و نفرت. کینه و نفرت از نظامی که برای بر جا ماندن تنها خون می‌طلبد، همچون ضحاک‌ی که دو مار بر شانه داشت. حکومتی خونخوار. از همه جا صدای اعتراض برخاست. کردستان در اعتصاب فرو رفت. دانشجویان در هر کجا که توانستند به اعتراض برخاستند. موج اعتراض چنان قدرتمند بود که حتا سران اصلاح طلب را نیز مجبور به موضع‌گیری علیه اعدام کرد. در خارج از کشور، ایرانیان تبعیدی در اعتراض به اعدام‌ها سرود مرگ بر جمهوری اسلامی سر دادند. اعتراض‌ها تا ترکیه و افغانستان نیز ادامه یافت. جمهوری اسلامی

دیکتاتور بزرگ و دیکتاتورهای کوچک در جمهوری اسلامی

در هر جامعه طبقاتی، طبقه‌ای که از لحاظ اقتصادی بر جامعه مسلط است، سلطه سیاسی و اراده خویش را نیز بر جامعه تحمیل می‌کند. طبقه استثمارگر، از طریق ارگان‌ها و نهادهای گوناگونی مانند زندان‌ها، دستگاه قضائی و ارگان‌های بوروکراتیک نظامی، طبقات فرودست جامعه را به انقیاد می‌کشد. ستمگران و استثمارگران، برای حفظ منافع خویش، از حاکم ساختن فضای اختناق و سرکوب در جامعه، محروم ساختن توده‌های مردم از ابتدائی‌ترین حقوق دموکراتیک و حتا از قتل و شکنجه و کشتار مردم نیز ابائی ندارند. این وظیفه برعهده دولت قرار دارد. دولت که خود محصول و تجلی تضادهای آشتی‌ناپذیر طبقاتی، ارگان سیادت طبقاتی وارگان ستمگری یک طبقه بر طبقه دیگر است،

گرامی باد یاد رفیق رضا حبیبیان

دیپلماسی سری، وکیلی‌راد و رایس

ماجرای مبادله‌ی علی وکیلی‌راد و کلوتید رایس بار دیگری پوچی ادعاهای دولت‌های مختلف بورژوازی از قبیل جمهوری اسلامی عقب‌مانده و خونخوار یا جمهوری فرانسه "پیشرفته" و "دمکراتیک" را مبنی بر استقلال قوه‌ی قضائیه‌شان و دفاع از "منافع ملی" برملاء کرد و نشان داد که دیپلماسی سری که مختص این دولت‌هاست وقتی آشکار می‌شود، ماهیت واقعی آن‌ها و نهادهایشان را نیز روشن می‌کند.

در این که علی وکیلی‌راد یک قاتل واقعی اعزامی جمهوری اسلامی بود که در سال ۱۹۹۱ به وحشیانه‌ترین شیوه‌ای با همدستانش، شاپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر رژیم شاه را در فرانسه کشت نمی‌توان شکی کرد. می‌توان هزار و یک انتقاد به دستگاه قضائی فرانسه کرد، اما بالاخره این قوه با دستگاه عدل علی جمهوری اسلامی تفاوت‌های فراوانی دارد. اولی کسی را مانند دومی در جلسات پنج دقیقه‌ای محکوم نمی‌کند، اولی مانند دومی بدون ادله‌ی محکم و قوی کسی را مانند دومی به حبس ابد و اعدام محکوم نمی‌کند. اگر وکیلی‌راد به حبس ابد محکوم شده بود، به هر حال بی‌دلیل نبود. علی وکیلی‌راد یک قاتل واقعی‌ست، قاتلی که از سرده‌ی قاتلان حاکم بر ایران همچون خمینی و خامنه‌ای دستور می‌گیرد.

اما آیا خانم کلوتید رایس که جمهوری اسلامی به اتهام جاسوسی در طی خیزش توده‌ای سال گذشته دستگیر کرده و به ده سال زندان محکوم نموده بود واقعاً یک جاسوس بود و بر ضد

دستاوردها و تجارب یک ساله‌ی جنبش سیاسی

در چند هفته نخست آن، به حدی بود که هیئت حاکمه تنها با گسیل تمام نیروهای سرکوب پلیس، سپاه، بسیج و اطلاعاتی به خیابان‌ها و خشن‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین سرکوب و کشتار توانست اوضاع را تحت کنترل خود درآورد. اما رژیم دیگر هرگز نتوانست شکست سیاسی بزرگی را که در جریان این مبارزات مردم متحمل گردید، جبران نماید. این جنبش، وظیفه‌ای را که در مراحل نخستین خود بر عهده داشت به خوبی انجام داد. اولین و مهم‌ترین دستاورد جنبش، در هم شکستن اتوریته و اقتدار رژیم بود که در طول ۳۰ سال با سرنیزه و ایجاد رعب توده‌های وسیع مردم را به سکوت واداشته بود. رژیم‌های دیکتاتوری عربی، تا هنگامی می‌توانند خود را بر مردم یک کشور تحمیل و آن‌ها را در اسارت و انقیاد نگه دارند که به اقتدار آن‌ها در میان توده مردم خدشه‌ای وارد نشده باشد و در نتیجه، این اقتدار بتواند در میان مردم رعب و هراس ایجاد نماید. از وقتی که این اقتدار در هم می‌شکند و بنابراین نمی‌تواند در دل توده‌ها هراس ایجاد نماید، دوران سلطه‌ی رژیم دیکتاتوری و اختناق به پایان می‌رسد. مردم ایران که زمانی از قدرت رژیم و سرکوبگری آن‌ها وحشت داشتند، اکنون این قدرت را آشکارا و علناً در خیابان‌ها به مصاف طلبیده بودند. این مردم در جریان زد و خورد با نیروهای سرکوب و سنگربندی‌های خیابانی، بیش از پیش به قدرت خود و پوشالی بودن قدرت ارتجاع حاکم پی بردند. توده‌های مردم دریافته‌اند که می‌توان با یک مبارزه جمعی و نبردی مستقیم با رژیم جمهوری اسلامی، وضع موجود را دگرگون کرد. گرچه رژیم هنوز قدرت را در دست دارد، اما دیگر از اتوریته و اقتداری که بتواند هم‌چون گذشته بر مردم حکومت کند و توده‌ها را مرعوب سازد، برخوردار نیست. در این یک سال، ده‌ها هزار تن از مردم ایران به بند کشیده شدند. صدها تن به قتل رسیدند. وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها را در زندان‌های قرون وسطایی‌شان به کار بستند. اما دیگر هرگز نتوانستند مردم را مرعوب و از مبارزه مستقیم و علنی بازدارند. البته مبارزاتی که چندین هفته در شکل راه‌پیمایی، تظاهرات، سنگربندی‌های خیابانی و درگیری با نیروهای سرکوب ادامه داشت، تدریجاً از دامنه و وسعت آن‌ها کاسته شد و به استثنای مبارزات کارگران که در اشکالی دیگر استمرار داشت، به تظاهرات موردی، در

روزهای معین، محدود گردید، با این همه نه رژیم توانست موقعیت سیاسی پیشین‌اش را به دست آورد و نه روحیه مبارزاتی مردم را در هم‌شکند و به دوره قبل از این مبارزات بازگرداند. دلیل آن هم در چیز دیگری جز این واقعیت نیست که اقتدار در هم شکسته رژیم دیگر ترمیم‌پذیر نیست و زمینه‌های عینی که مردم را به عرصه مبارزه سیاسی مستقیم سوق داد، همچنان پایرجاست. از یک طرف مطالبات سیاسی و اقتصادی مردم و نیاز به تحول و دگرگونی برای تحقق آن‌ها با حدت و شدت باقی‌ست. علاوه بر این مردم به قدرت و توان خود در مبارزه برای تحقق مطالبات‌شان پی برده و در جریان این مبارزه، مدام آگاه‌تر شده و تجربه اندوخته‌اند و از سوی دیگر رژیم نیز نه تنها راه حلی برای پاسخ‌گویی به این مطالبات و رفع بحران‌ها ندارد، بلکه اقتدار خود را نیز از دست داده و در درون خودش با اختلاف، نزاع و شکاف روبروست. اما شکست سنگینی که رژیم از جنبش سیاسی مردم ایران خورد، تنها به این خلاصه نمی‌شود که این جنبش اقتدار سیاسی رژیم را در هم شکست و یک رژیم دیکتاتوری که اقتدارش در هم شکسته شده باشد، دیگر جایی برای ماندن ندارد، بلکه در این نیز هست که در انظار عموم توده‌های مردم ایران و جهان، رسوایی و بی‌اعتباری آن را برملا ساخت. این جنبش در همان حال که به همگان نشان داد، جمهوری اسلامی فاقد هر گونه پایگاهی در میان توده‌های مردم است و با زور سرنیزه به حیات خود ادامه می‌دهد، خصلت فوق‌ارتجاعی و سرکوب‌گری وحشیانه آن را کاملاً برملا ساخت. اکنون دیگر توده‌های مردم حتا در اقصا نقاط جهان نیز می‌دانند که جنایات حکومت اسلامی و سرکوب‌گری‌های آن فقط می‌تواند با رژیم‌های فاشیستی برابری کند. این نیز شکست بزرگ دیگری برای رژیمی عوام‌فریب بود که می‌کوشید با عوام‌فریبی، وحشی‌گری حکومت اسلامی را از چشم توده‌های ناآگاه‌تر مردم جهان به ویژه در منطقه خاورمیانه پنهان دارد. جنبش توده‌های مردم ایران، جمهوری اسلامی را در داخل و خارج از ایران به کلی منفرد، منزوی و رسوا کرد.

با این همه اما این سؤال مطرح است که به رغم دستاوردها و نقشی که این جنبش در زندگی سیاسی و مبارزاتی مردم ایران داشته و دارد، و تمام زمینه‌های عینی بقا و رشد آن نیز همچنان وجود دارد، چرا دامنه این جنبش به جای این که وسعت یابد، مدام محدودتر شده است؟

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، تشدید سرکوب و اختناق نتوانسته و نمی‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در این میان داشته باشد،

بالعکس در دوره‌هایی که توده مردم به مبارزه انقلابی برای سرنگونی حکومت‌ها و دگرگونی نظم موجود برمی‌خیزند، این تشدید سرکوب و اختناق، خود تبدیل به عاملی می‌شود که مردم را در مبارزه‌شان مصمم‌تر می‌سازد. پس چه عوملی در این میان نقش تعیین‌کننده در محدودتر شدن دامنه جنبش داشته‌اند؟ می‌توان به سه عامل به عنوان نقاط ضعف اصلی جنبش تا به امروز اشاره کرد. شکل مبارزه، ترکیب طبقاتی جنبش و فقدان رهبری انقلابی بر این جنبش.

از همان آغاز پیدایش این جنبش پوشیده نبود که اشکال مبارزه چند هفته‌ی نخست آن نمی‌تواند به مدتی طولانی ادامه یابد، کارآیی داشته باشد و رشد و اعتلای بیش‌تر آن مستلزم گذار به اشکال عالی‌تر و توده‌ای‌تر مبارزه است. راه پیمایی و تظاهرات نه می‌تواند به تنهایی و بدون تلفیق با اشکال دیگر مبارزه برای مدتی طولانی دوام آورد و نه این اشکال قادرند، رژیم‌هایی از نمونه جمهوری اسلامی را سرنگون کنند و یا لاقلاً وادار به پذیرش مطالبات خود نمایند. هیچ‌گاه مردم یک کشور نمی‌توانند در مدتی طولانی، مداوماً دست به راه پیمایی و تظاهرات بزنند، به ویژه وقتی که این اشکال همراه با اعتصابات نباشد. توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش، اصولاً نمی‌توانند بدون این که در اعتصاب باشند، در راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات شرکت کنند. آن‌ها نمی‌توانند همه روزه کار خود را تعطیل کنند تا در راه پیمایی‌ها و تظاهرات شرکت نمایند. بنابراین در حالی که گروهی از مردم ایران، عمدتاً متشکل از دانشجویان و دیگر زنان و مردان جوان، و تعداد محدودی از افراد شاغل در خیابان‌ها در حال راه پیمایی، تظاهرات و سنگربندی خیابانی بودند، اکثریت بزرگ مردم ایران، کارگران و زحمتکش‌شان در کارخانه‌ها و دیگر مؤسسات مشغول به کار بودند. حتا وقتی که کارگران در برخی کارخانه‌ها اعتصاب می‌کردند، این اعتصاب جدا از مبارزه‌ای بود که در خیابان‌ها جریان داشت. در چنین وضعیتی تدریجاً از تعداد کسانی که در مبارزات خیابانی شرکت داشتند، کاسته شد. چون مدام زیر ضربات نیروهای سرکوب قرار داشتند، و در عمل می‌دیدند که این شکل‌های مبارزه، به تنهایی برای مقابله با رژیم کافی نیست و کارآیی بیش‌تری نخواهد داشت. بنابراین برای لاقلاً اکثریت نیروهای شرکت‌کننده در این مبارزات، به زودی آشکار گردید که اگر این جنبش نتواند با اشکال دیگری از مبارزه نظیر اعتصابات اقتصادی و سیاسی تلفیق گردد و به اشکال عالی‌تری نظیر اعتصاب عمومی سیاسی سراسری ارتقا یابد، تدریجاً در صفحه ۷

خطر اعدام زندانیان سیاسی و ضرورت مبارزه علیه آن

وحشت‌زده، حتا از تحویل پیکر اعدام‌شدگان به خانواده‌های‌شان خودداری کرد. دادستان منحوس‌اش برای توجیه عمل‌کرد حکومت ضمن ایراد اتهام‌های دروغین، روند بررسی پرونده‌ها را نیز توجیه کرد. پرونده‌هایی دروغین که آثار شکنجه‌های وحشیانه در آن‌ها هویدا بود. جواب توده‌ها به این اقدام وحشیانه‌ی حکومت اما چنان سهمگین بود که حکومت را دچار پریشان‌حالی کرده و به پریشان‌گویی انداخت. حکومت در حالی که از این ضربه دچار سرگیجه شده بود، باز تهدید به اعدام کرد. در اولین قدم و بار دیگر دادستان تهران که کریه‌بودنش همه را به یاد لاجوردی جلد می‌اندازد، خبر از تایید حکم اعدام ۶ زندانی سیاسی داد. این تهدید هم چون باد تمامی کوی و برزن‌ها را در نوردید. آیا می‌خواهند باز زندانیان سیاسی دیگری را اعدام کنند؟ آیا می‌توان با اعتراضات خود مانع از اعدام سایر زندانیان سیاسی شد؟ با دقیق شدن بیشتر بر اتفاقاتی که قبل از روز ۱۹ اردیبهشت افتاد، می‌توان به این سوالات و نیز سؤالاتی دیگر که در این راستا باشند پاسخ مناسبی داد.

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در حالی صبح روز یکشنبه نوزدهم اردیبهشت ۵ زندانی سیاسی را به جوخه اعدام سپرد که سالی بسیار سخت پشت سر گذاشته و سالی سخت‌تر در پیش رو دارد. در یکسال گذشته اعتراض علیه حاکمیت اوج گرفته و نفرت و خشم مردم از حکومت به‌شکلی تصاعدی افزایش یافت. جامعه وارد بحرانی انقلابی شد و رژیم که از سال‌ها پیش و با روی کار آوردن احمدی‌نژاد و تیم نظامی او سرکوب را یگانه راه مقابله با رشد ناراضی‌ها و مبارزات مردم یافته بود، تنها راه نجات خود را در گسترش سرکوب به شکلی لجام گسیخته دید. همه دیدیم که رفتار نیروهای سرکوب در برابر معترضین چگونه بود و چه جنایاتی که در خیابان‌ها و زندان‌ها رخ نداد. همه ما ندا را دیدیم، سهراب را دیدیم، کیانوش را دیدیم، ترانه و امیر را دیدیم. این جنایات باعث شد تا سطح خواست‌های جنبش به سرعت گسترش پیدا کرده و معترضین به چیزی کمتر از سرنگونی جمهوری اسلامی راضی نگردند. شعارهایی که در روزهای اول حول ثقل در انتخابات بود به سرعت به سرنگونی جمهوری اسلامی و مرگ بر خامنه‌ای به عنوان نماد قدرت در حاکمیت اسلامی تبدیل شدند. امروز و با گذشت حدود یکسال از آغاز اعتراضات گسترده‌ی خیابانی وضعیت رژیم به هیچ عنوان بهتر نشده است. در واقع هم اکنون در ایران حکومت نظامی اعلام نشده‌ای برقرار است. وقتی که به راحتی به خانه‌ها می‌ریزند و ناراضیان را دستگیر می‌کنند، وقتی که به راحتی نیروهای نظامی به ویژه بسیج وارد دانشگاه می‌شوند، وقتی که تحت عناوین گوناگون هر روز دست به مانور زده و نیروهای سرکوب در خیابان‌ها حضور دایمی یافته‌اند، وقتی که رسانه‌های

حکومتی امکان بازتاب کوچکترین انتقادی را ندارند و سخنان بالاترین مقامات حکومتی مانند مصاحبه اخیر رییس مجلس نیز اگر صددرصد بروفق مُرادشان نباشد در صداوسیما سانسور می‌شود، آیا چیزی جز حکومت نظامی است؟ در چنین شرایطی است که رژیم برای ایجاد جو وحشت و خط و نشان کشیدن برای توده‌ها ۵ زندانی سیاسی را به جوخه‌های اعدام می‌سپارد. اعدام مانند بسیاری دیگر از روش‌ها و ابزارهای سرکوب اسلحه‌ای در دست حاکمان جبار برای سرکوب معترضین و جنبش انقلابی است. اعدام، زندان، نیروهای نظامی و شبه نظامی به همراه طرح‌هایی هم چون مبارزه با بدحجابی، شرکت‌های هرمی و هزاران داستان دیگر که هر روز آن‌ها را می‌شنویم، همه و همه در یک زنجیره قابل درک و فهم می‌باشند اما آن چه که اهمیت بسیار دارد و باید بر روی آن انگشت بگذاریم این است که سرکوب دو لبه دارد. حاکمیت به یک بازی یک طرفه وارد نشده که هر چه بخواهد بکند و طرف دیگر فقط آن طرف صورت‌اش را برای سیلی دوم به طرف حاکمیت برگرداند.

هر قدر جنبش اعتراضی قوی‌تر باشد، تیغ سرکوب کندتر خواهد شد. این امر بدیهی است که با هر قدم پیش‌روی جنبش و گسترش و تعمیق آن رژیم یک قدم به مرگ نزدیک‌تر می‌گردد. با گسترش بحران انقلابی، حاکمیت دچار تضادهای درونی گسترده‌تری شده و نیروهای سرکوب و دستگاه تحمیق مذهبی‌اش دو دسته و چند دسته می‌گردند. برخی از این نیروها دودل شده و برخی دچار انفعال می‌گردند. با هر قدم اردوگاه انقلاب به پیش، اردوگاه ضد انقلاب به ترس و وحشت بیشتری فرو می‌رود. انفجار اعتراضی پس از اعدام ۵ زندانی سیاسی نمونه‌ای از اهمیت مبارزه و تاثیر آن در کند کردن تیغ سرکوب و ناکارآمدی آن است.

در پی این جنایت، کردستان دست به یک اعتصاب سراسری زد. اعتصابی بسیار موفقیت‌آمیز. اعتصابی که نشانگر حمایت توده‌های کردستان از فرزندان اعدامی‌شان بود. در شیراز نیز به رغم تمامی محدودیت‌ها و تبلیغات و فشار رژیم، مراسم باشکوهی در یادبود زندانی سیاسی مهدی اسلامیان برگزار شد. دانشجویان بسیاری دست به اعتراض زدند، اعتراضاتی که به نوعی دیگر همچنان ادامه دارد. بسیاری از تشکلات کارگری و صنفی از جمله کانون صنفی معلمان نیز به اعتراض برخاستند. کانون صنفی معلمان در اطلاعیه‌ای شجاعانه ضمن محکوم کردن اعدام ۵ زندانی سیاسی، برای اولین بار کلیت نظام اسلامی را به چالش کشید. موضع‌گیری این کانون به ویژه از آن رو اهمیت دارد که آن‌ها پیش از این برای لغو حکم اعدام فرزند کمانگر که یکی از اعضای این کانون به شمار می‌آمد تلاش‌هایی چند کرده بودند. با اعدام فرزند برای کانون صنفی معلمان حداقل باید روشن شده باشد که از این حاکمیت چراغی

نه برای معلمان و نه برای سایر زحمت‌کشان و ستم‌دیدگان ایران گرم نخواهد گردید.

در خارج از کشور نیز اعتراضات وسیعی شکل گرفت و در چندین مورد به سفارت‌خانه‌های حکومت اسلامی از سوی تظاهرکنندگان خشمگین حمله شد. پس از سال‌ها، اعتراضات اخیر در خارج از کشور از وسعت و رنگ و بوی دیگری برخوردار شده بود. اعتراض به اعدام حتا به کشورهای همسایه نیز کشیده شد. در ترکیه مردم معترض و خشمگین قصد شکستن درب مرزی و ورود به ایران را داشتند که در اثر ممانعت و خواهش برخی از نماینده گان کرد مجلس ترکیه خشم معترضین فرو نشست. در افغانستان نیز چندین تظاهرات در اعتراض به اعدام در ایران صورت گرفت، تظاهرکنندگان افغانی ضمن اعتراض به اعدام افغان‌ها در ایران با در دست داشتن عکس‌هایی از فرزند کمانگر به اعدام زندانیان سیاسی در ایران اعتراض کرده و حاکمیت ایران را حکومت خفقان و اعدام نامیدند. با تلاش ایرانیان خارج از کشور، هم چنین موج محکومیت حکومت اسلامی به دلیل اعدام زندانیان سیاسی از سوی تشکلهای مستقل مدنی، مجامع بین‌المللی و یا حتا دولت‌ها و پارلمان‌های این کشورها برخاست.

مجموعه‌ی این اعتراضات بود که رژیم را به وحشت انداخت. این اعتراضات هم چنین نشان داد که راه‌های دیگری به جز تظاهرات خیابانی برای نشان دادن اعتراض وجود دارد که بسیار کم هزینه تر هستند و حتا می‌توانند تاثیرات بیشتری نیز بگذارند. اعتصاب عمومی در کردستان از جمله این اشکال هستند. اما به رغم همه‌ی اهمیتی که مبارزات توده‌ها در کاهش توانایی رژیم در سرکوب جنبش از جمله کاهش اعدام‌ها دارد، نباید فراموش کرد که حکومت اسلامی دست از سرکوب برنخواهد داشت و از تمام اشکال‌اش نیز متناسب با اوضاع و شرایط استفاده خواهد کرد. اگر در روزهای اخیر دیگر صحبتی از قطعی شدن حکم اعدام ۶ زندانی سیاسی در تهران به میان نیارده اما در عوض عبدالحمید ریگی(۱) را در زاهدان اعدام کرده و تعدادی از زندانیان عادی را نیز در رشت و شهرهای دیگر به دار آویخته و به قتل می‌رساند. در این میان وظیفه‌ی ما و جنبش انقلابی برجای خود باقی‌ست. جنبشی که با قدم‌های به پیش و اعتراض‌های گسترده به اقدامات سرکوبگرانه‌ی رژیم تا حد امکان این ابزار حکومتی را ضعیف و هزینه‌ی آن را برای رژیم افزایش می‌دهد. شکی نیست که یکی از نتایج فوری این اعتراضات کاستن از دامنه‌ی سرکوب از جمله اعدام زندانیان سیاسی می‌تواند باشد.

۱ - عبدالحمید ریگی نیز اگر چه به دلیل سیاسی اعدام شد اما به دلیل نگرش‌های ارتجاعی جریان جندالله و نیز روش‌های ارتجاعی آن‌ها در مقابله با جمهوری اسلامی که در واقع آن روی سکه‌ی جمهوری اسلامی است، نتوانست اعتراض چندانی را برانگیزد. هر چند که شکل‌گیری این گروه ها خود ریشه در ستم ملی و طبقاتی دارد و هر چند که اجرای حکم اعدام از سوی حکومت در هر شکل و بهانه‌ای محکوم می‌باشد.

دیکتاتور بزرگ و دیکتاتورهای کوچک در جمهوری اسلامی

وظیفه ای جز، حراست از منافع طبقه استثمارگر ندارد. اما به رغم به کارگیری انواع زندان، شکنجه، اعدام و کشتارهای دسته جمعی توده های مردم، به رغم حاکمیت بلا منازع ستمگران جهت اعمال سلطه طبقاتی شان بر طبقات فرودست، تاریخ جوامع بشری همواره مشحون از مبارزات قهرمانانه، آزادی خواهانه و رهایی بخش توده های تحت ستم علیه ستمگری حاکمان مستبد بوده است.

قیام بردگان در دوران برده داری، قیام های دهقانی علیه زمینداران در دوران فئودالیسم، مبارزات آزادی خواهانه روشنفکران، زنان، انقلابیون، کمونیست ها و کارگران جهان در تحقق انقلابات بورژوا-دموکراتیک و نیز ادامه روند مبارزات تا کنونی آزادی خواهان، مدافعان سوسیالیسم و طبقه کارگر جهانی علیه سلطه طبقاتی سیستم سرمایه داری، بیان روشن این واقعیت تاریخی است. اگر چه پس از قرن ها پیکار علیه ستمگران، هنوز استثمارگران و طبقات فرادست بر توده ها حکمروایی می کنند، اما نمی توان انکار کرد که مبارزات قرون متمادی، دست آوردهای عظیمی نیز برای بشریت داشته است. آزادی های فردی، آزادی های نسبی سیاسی و اجتماعی، لغومجازات اعدام در برخی از کشورها، جدایی دین از دولت، حق رای و برابری زن و مرد که هم اکنون در عرصه جهانی و در محدوده بسیاری از کشورها به رسمیت شناخته شده اند، حاصل قیام ها، انقلاب ها و مبارزات قهرمانانه آزادی خواهان و طبقات فرو دست علیه ستمگران از آغاز تا کنون بوده است.

اما، به رغم همه این دست آوردهای تاریخی، به رغم همه پیشرفت های سیاسی - اجتماعی موجود، به رغم اینکه جهان معاصر اصلاً قابل قیاس با اعصار گذشته نیست، هنوز در گوشه و کنار جهان، شاهد برپایی نظام هایی هستیم که قوانین و تفکرات قرون وسطایی را نیز به یاری طلبیده اند.

این سیستم های حکومتی، نه تنها کمترین حقی برای شهروندان جامعه خود قائل نیستند، بلکه با ایجاد شرایط خفقان مطلق و با استفاده از انواع شیوه های سرکوب قرون وسطایی، نوعی دیکتاتوری عریان را علیه توده های مردم اعمال می کنند.

در میان مجموعه حکومت های ارتجاعی و استبدادی معاصر، بدون شک جمهوری اسلامی ایران، از جمله بارزترین نوع حکومت استبدادی است که هارترین و ارتجاعی ترین سیستم حکومتی موجود را بر

توده های مردم ایران تحمیل کرده است. جمهوری اسلامی ایران طی سه دهه، با استفاده از سیستم حکومتی ولایت فقیه، با سود بردن از قوانین ارتجاعی مذهب، ابتدایی ترین آزادی های فردی، سیاسی و اجتماعی توده های مردم ایران را سلب و در گسترده ترین شکل ممکن، نوعی دیکتاتوری عریان را بر جامعه حاکم کرده است. با این همه باید اذعان کرد که واژه دیکتاتوری عریان، تحت حاکمیت فردی "ولی فقیه" هرگز توصیف کننده کل ماهیت نظام حکومتی حاکم بر ایران نیست.

در سیستم حکومتی ایران، علاوه بر اینکه یک نفر با عنوان ولی فقیه، از اقتدار مطلق برخوردار است، به رغم اینکه "رهبر" در جایگاه فرا قانونی قرار دارد و نسبت به هیچ ارگان و نهادی حتا در چهار چوب قوانین کذایی همان نظام هم پاسخگو نیست، به رغم اینکه در نظام جمهوری اسلامی همه چیز با نظر ولی فقیه پیش می رود و دستورالعمل های او تحت عنوان احکام حکومتی برای همه ارگان ها جمهوری اسلامی لازم الاجرا هستند، اما در هر زیر مجموعه این سیستم حکومتی، و فراتر از آن در هر ارگان و نهاد موجود در کل نظام استبدادی حاکم بر ایران، یک دیکتاتور کوچک نیز بر صندلی قدرت نشسته است. دیکتاتورهایی که در حوزه عمل و اختیارات خود، دقیقاً نقش همان "رهبر" و "ولی فقیه" را در ابعادی کوچکتر بازی می کنند. به همان اندازه که دیکتاتور بزرگ، در کل سیستم حکومتی ایران نسبت به هیچ کس و هیچ ارگانی پاسخگو نیست، دیکتاتورهای کوچک نیز در محدوده اجرایی شان، خود را ملزم به پاسخگویی به هیچ یک از عناصر موجود در همان ارگان مربوطه نمی دانند. نه تنها خود را پاسخگو نمی دانند، بلکه هر پرسشی را نیز به شدت سرکوب می کنند.

لاریجانی رئیس مجلس، در حوزه تحت امر خود، به مثابه یک ولی فقیه عمل می کند، احمدی نژاد در حوزه اجرایی و نهادهای زیر مجموعه خود، همچون یک دیکتاتور کوچک حکم روایی می کند. قاضی القضاات جمهوری اسلامی نیز که منتصب "ولی فقیه" و دیکتاتور بزرگ است، در چهارچوب اختیارات اش، به همان شیوه ای رفتار می کند که دیکتاتورهای دیگر عمل می کنند. این دور باطل استبداد و دیکتاتوری، از "رهبر" گرفته تا قاضی القضاات و رئیس مجلس، از احمدی نژاد

گرفته تا روسای وزارت خانه ها، از فرماندهان نظامی گرفت تا پایین ترین سطوح کانون های قدرت در درون نظام جمهوری اسلامی، همواره در حال تکثیر و باز تولید دوباره است.

در سیستم حکومتی جمهوری اسلامی، تا زمانی که اوضاع در درون کشور آرام است، تا زمانی که اعمال سیاست سرکوب و استبداد، برای کلیت نظام جمهوری اسلامی هزینه های گزاف را به همراه ندارد، دیکتاتور بزرگ و دیکتاتورهای کوچک، بی کمترین مزاحمتی و وظایف سرکوبگرانه شان را پیش می برند. رئیس مجلس یار وفادار رئیس جمهور تلقی می گردد، رئیس احسنت گوی قاضی القضاات می شود و قاضی القضاات رژیم نیز در هر مجلس و محفلی، کیاست، اقتدار و مدیریت قابل تقدیر روسای جمهور و مجلس را پاس می دارد.

در شرایط آرامش و سکون، در دورانی که سیاست سرکوب نهادهای مختلف جمهوری اسلامی موثر واقع شده و توده ها نیز مرعوب و خانه نشین شده اند، دیکتاتور بزرگ و هرکدام از دیکتاتورهای کوچک، سهم مسئولیت سرکوبگری خود و ارگان مربوطه شان را در جامعه پذیرا هستند. نه تنها مسئولیت مستقیم خود را در امر سرکوب و کشتار توده های مردم انکار نمی کنند، بلکه بدان افتخار هم می نمایند.

اما از آنجا که روند جامعه و شرایط توده های سرکوب شده، همواره به نفع مستبدان حاکم بر ایران نیست، دیکتاتورهای کوچک نیز تابعی از وضعیت متغیر جنبش های اجتماعی و روند مبارزات توده های مردم ایران هستند.

دیکتاتورهای کوچک و روسای ارگان های مختلف جمهوری اسلامی، به همان نسبت که در شرایط غیر بحرانی بر استقلال کذایی خود تاکید دارند، در وضعیت بحرانی و در شرایطی که کل سیستم ارتجاعی حاکم بر ایران با بحران قدرت مواجه است، مسئولیت خود را به سمت حوزه دیکتاتور بزرگ، یعنی "رهبر" حواله می دهند.

نامه ۱۵۷ تن از نمایندگان مجلس به لاریجانی و درخواست آنان مبنی بر تشدید اعدام در جامعه و پاسخ قاضی القضاات جمهوری اسلامی به نامه نمایندگان، به روشنی وضعیت بحران موجود در جمهوری اسلامی را نشان می دهد. بحرانی که در آن دیکتاتورهای کوچک تلاش می کنند تا

دیکتاتور بزرگ و دیکتاتورهای کوچک در جمهوری اسلامی

موقعیت خود را به دیکتاتور بزرگ گره بزنند.

صادق لاریجانی رئیس قوه قضاییه و قاضی القضاات منتصب خامنه ای، در پاسخ به نامه نمایندگان مجلس، مسئولیت خود را تابع بی چون چرای سیاست "رهبر" اعلام می کند تا بدین وسیله دهان منتقدان هارتر از خود را ببندد. او که در گردهمایی سراسری معاونان و مدیران کل سازمان ثبت اسناد و املاک کشور سخنرانی می کرد، در جواب نامه نمایندگان گفت: بسیار مایه تاسف است که کسانی در مجلس امضاء جمع می کنند و حرف های دشمنان را تکرار می کنند.

قاضی القضاات رژیم برای اینکه نمایندگان مجلس ارتجاع را مرعوب سازد، به توضیح رابطه جایگاه خود با دیکتاتور بزرگ پرداخته و می گوید: باید توجه داشت که قوه قضاییه در راستای سیاست کلان نظام عمل می کند. همه قوا حسب قانون اساسی، زیر نظر رهبری کار می کنند و خطوط کلی زیر نظر رهبری است.

اینکه سیستم قضایی جمهوری اسلامی، کمترین استقلالی از خود ندارد، دیگر بر همگان آشکار است. و باز اینکه، دو نهاد قانون گذاری و اجرایی کشور نیز در نهایت امر، تابع ولی فقیه و مجری احکام حکومتی "رهبر" هستند، کمترین تردیدی وجود ندارد. اما آنچه که حائز اهمیت است، بازگویی این مسئله از طرف قاضی القضاات جمهوری اسلامی در وضعیت کنونی است.

توضیح این مسئله، رابطه تنگاتنگی با موقعیت کنونی جمهوری اسلامی و ریشه در

بحرانی دارد که هم اکنون تمام ارکان رژیم را فراگرفته است.

در شرایط بحرانی، در وضعیتی که هم اکنون جمهوری اسلامی در آن گرفتار است، از آنجا که هر کدام از دیکتاتورهای کوچک قادر به پیش برد سیاست های ارتجاعی و سرکوبگرانه خود نیستند، و بعضا با انتقادهای و تنش های دیگر ارگان های درون نظام روبرو می شوند، برای کاهش فشار از روی خود و ارگان مربوطه شان، موضوع مورد تنش را به "رهبر" و دیکتاتور بزرگ حواله می دهند تا به زعم خود دهان دیگران را ببندند. غافل از اینکه در وضعیت کنونی و در پی مبارزات توده های مردم ایران، دیگر جایگاهی حنا برای ولی فقیه هم باقی نمانده است. طی یک سال گذشت و در پی مبارزات مستمر توده های مردم ایران، خامنه ای آنچنان مفتضح و بی اعتبار گشته است که اکنون خود بیش از هر زمان دیگر به یاری و مساعدت دیکتاتورهای کوچک پیرامون خود نیازمند است.

این سرنوشت محتوم همه نظام های مستبد است. دیر نیست که خامنه ای، دیکتاتور بزرگ جمهوری اسلامی نیز بر اثر تعمیق مبارزات توده های مردم ایران، در پی گسترش اعتراضات طبقه کارگر و دیگر جنبش های اجتماعی، با شنیدن صدای شورانگیز انقلاب، از خود سلب مسئولیت کرده و برای تیرئه اش، همه جنایات صورت گرفته در جمهوری اسلامی را به خمینی دیکتاتور اعظم و دیگر دیکتاتورهای کوچک درون نظام منتسب سازد.

من اعتراض نکردم

اول به سراغ یهودی ها رفتند

من یهودی نبودم،

اعتراضی نکردم .

پس از آن به لهستانی ها حمله بردند

من لهستانی نبودم

و اعتراضی نکردم .

آنگاه به لیبرال ها فشار آوردند

من لیبرال نبودم،

اعتراض نکردم

سپس نوبت به کمونیست ها رسید

کمونیست نبودم،

بنابراین اعتراضی نکردم

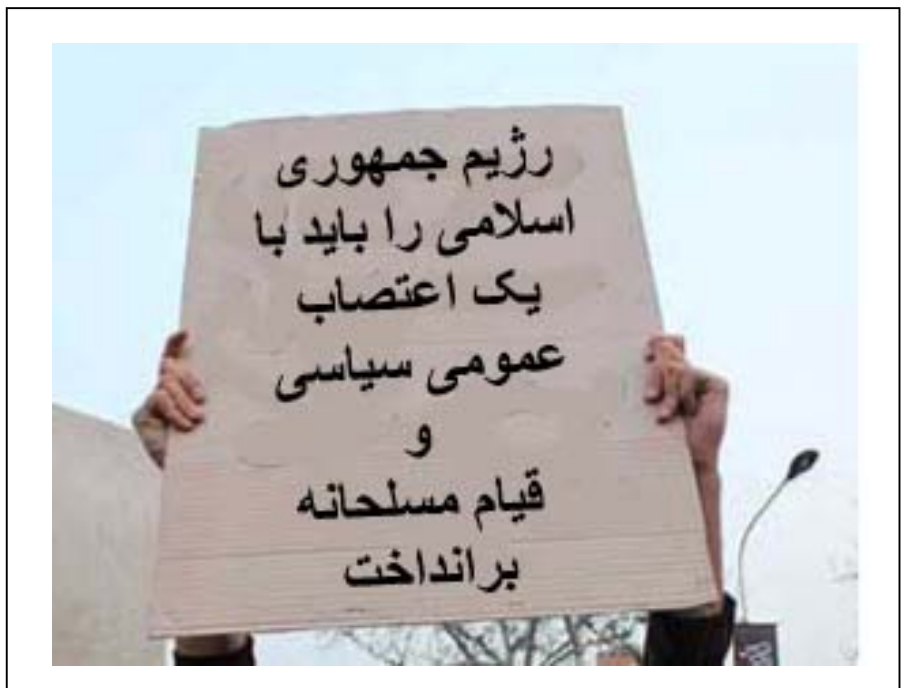
سرانجام به سراغ من آمدند

هر چه فریاد زدم

کسی نمانده بود

که اعتراضی کند

(برتولت برشت)



دیپلماسی سری، وکیلی راد و رایس

"منافع ملی" و "امنیت" ایران فعالیت کرده بود؟ در این زمینه نمی توان به دلایل جمهوری اسلامی برای محکومیت وی مراجعه کرد و به آن ها قانع شد، چرا که جمهوری اسلامی فقط دلایلی مانند ارسال عکس و خبر از طریق ای - میل را مطرح کرد. باید دوباره به فرانسه رفت و کوشش نمود که با توجه به پلمیک های ایجاد شده پس از رسیدن رایس به فرانسه در این زمینه گمانه زنی کرد. پس از ورود رایس به پاریس که مانند وکیلی راد در تهران با دسته گل مورد استقبال عالی ترین مقامات دولتی قرار گرفت، مردی از سایه بیرون آمد و اعلام کرد که رایس "اطلاعاتی" ارسال می کرده است. این شخص کسی نبود که بتوان به راحتی از سر باز کرد. وی موریس دوفر نام دارد و به مدت بیست و پنج سال در خدمت DGSE یا اداره ی کل امنیت خارجی فرانسه بوده است. این ارگان مانند DST که مسئول امنیت داخلی فرانسه است یکی از دو نهاد مهم و اصلی جاسوسی این کشور است. موریس دوفر که با نام مستعار پی بر سیرامی در اداره ی کل امنیت خارجی فرانسه فعالیت می کرده و سال گذشته از آن خارج شده است به رسانه ها اعلام کرد که با توجه به حفظ ارتباطش با همکاران جاسوس خود می تواند بگوید که خانم رایس فقط برای تدریس زبان فرانسه در اصفهان نبوده است و تا آن جایی که می توانسته با "فعالیت های میدانی" اطلاعاتی به امنیت خارجی فرانسه ارسال می کرده است. دولت فرانسه و رسانه های حلقه به گوش آن فوراً عکس العمل نشان دادند و گفته های مأمور سابق خود، سیرامی را محکوم و تکذیب کردند. رسانه ها گفتند که پی بر سیرامی با این حرف هایش می خواهد برای فروش کتاب خود بازار گرمی کند. چرا که وی اخیراً کتابی با عنوان "بیست و پنج سال در خدمت سرویس های مخفی" به چاپ رسانده است. سپس وزارت دفاع فرانسه از سیرامی به علت چاپ همین کتاب شکایت کرد. جای تعجب است که در این شکایت دولت فرانسه خود به خود یک گاف بزرگ داد، چرا که موضوع شکایت "برملاء کردن راه های دفاع ملی" ست و نه مثلاً افترا یا دروغ! پس می توان گفت که آقای پی بر سیرامی جرمش دروغ گویی نیست، جرمش افشاگری ست! البته خودش هم در رابطه با رایس می گوید: "او به معنای کلاسیک یک جاسوس نبود، اما یک رابط

بود که توانایی ارسال اطلاعاتی را در زمینه ی سیاست داخلی ایران و مسئله انرژی اتمی این کشور داشت." به عبارت دیگر می توان از این گفته ی آقای سیرامی نتیجه گرفت که خانم رایس یک جاسوس کارآموز بوده است! یک نشریه ی منتقد فرانسوی که اتفاقاً با نام فارسی "بخشش" منتشر می شود در مورد رایس نوشت: "خانم رایس بدون دریافت حقوق به اداره ی امنیت خارجی فرانسه اطلاعاتی ارسال می کرده است. او یک دانشجو یا مدرس ساده در اصفهان نبوده است." این نشریه می افزاید: "باید افزود که پدر رایس خود در سازمان انرژی اتمی فرانسه کار می کرده است و مادرش یک پزشک ارتش فرانسه است. رایس اغلب به سفارت فرانسه در تهران می رفت و یادداشت هایش را در اختیار می گذاشت." همین روزنامه خبر می دهد که برای آزادی رایس اشخاص و دولت های مختلفی بسیج شدند. میشل راکار، نخست وزیر سابق فرانسه که عضو حزب سوسیال - دموکرات است در تابستان گذشته با سید مهدی میرابوطالبی، سفیر جمهوری اسلامی در فرانسه تماس برقرار کرده و موفق شده است تا دیداری بین وی و کلود گنان، مشاور ارشد نیکولا سارکوزی ترتیب دهد. رئیس جمهور سنگال نیز پادرمیانی کرده است و مأموران اداره امنیت خارجی فرانسه برای وساطت مقامات سوریه به این کشور رفته اند. رئیس جمهور برزیل نیز واسطه گری داشته است. آیا تمام این فعالیت ها برای آزادی یک مدرس ساده و "بی گناه" بوده است؟

باری، این نخستین باری نیست که دولت ها و از جمله فرانسه و ایران به رغم تضادها و اختلافاتشان، پشت پرده دست به تحرکاتی می زنند. امروز دولت دست راستی نیکولا سارکوزی یک قاتل اسلامی را با یک کارآموز جاسوسی مبادله می کند. دیروز دولت به اصطلاح دست چپی فرانسوا میتران یک قاتل دیگر اسلامی را به نام انیس نقاش که در قتل شاپور بختیار ناکام ماند و دو نفر از جمله یک مأمور پلیس و یک رهگذر را کشت در ازای آزادی فرانسویانی که حزب الله لبنان گروگان گرفته بود عفو کرد. همین دولت ها اگر لازم باشد به خاک دیگران می روند و اشخاصی را می دزدند و با خود می برند. کاری که جمهوری اسلامی با ریگی، رهبر جندالله کرد، کاری که فرانسه با کارلوس کرد و کاری که ترکیه با عبدالله اوچالان کرد.

موضوعی که برای ما در تمام این ماجرا جالب است این نیست که بدانیم آیا وکیلی راد قاتل بوده است یا نه آیا رایس جاسوس بوده است یا نه؟ گیریم که اولی قاتل نیست و دومی جاسوس نیست. در این ماجرا ما دیدیم که همین جمهوری اسلامی که ده ها تن از اتباع ایران را به جرم جاسوسی اعدام کرده است چگونه کسی را که خود به جرم جاسوسی محکوم نموده بود رها می کند. در این ماجرا ما دیدیم که همین جمهوری فرانسه که کم تر از جمهوری اسلامی به استقلال قوه ی قضائیه اش مباحثات نمی کند چگونه سربرزن نگاه یک قاتل را آزاد و به دامن آمران قتل می فرستد. در این ماجرا ما دیدیم که چگونه جمهوری اسلامی با استفاده از این مبادله امتیازاتی می گیرد و چگونه دولت فرانسه که قسم می خورد که عقب نشینی نمی کند با دیپلماسی سری با جمهوری اسلامی زد و بند می کند. یادآوری کنیم که فرانسه فقط وکیلی راد را به جمهوری اسلامی اهداء نکرد. فردی به نام مجید کاکاوند را نیز از زندان آزاد کرد و روانه ی ایران نمود. کاکاوند در مارس ۲۰۰۹ به جرم خرید تجهیزات نظامی و احتمالاً اتمی و ارسال آن به ایران از طریق مالزی در فرانسه دستگیر شده بود و دولت آمریکا از فرانسه قول استرداد وی را گرفته بود. در این ماجرا ما دیدیم که دستگاه قضائی جمهوری اسلامی بین جاسوسان "خودی" و "غیرخودی" تفاوت می گذرد، اولی ها را وحشیانه اعدام می کند و دومی ها را دستمبایه ی زد و بندهایش می کند. در این ماجرا ما دیدیم که چگونه جمهوری اسلامی و فرانسه، هر دو به اقتدار خود هم دهن کجی می کنند و قاتلان و جاسوسان را مبادله و معاوضه می کنند.

آقای وکیلی راد به وطن اسلامی، به جایی که قاتلانی همچون سید علی خامنه ای و محمود احمدی نژاد بر آن حکم می رانند خوش آمدید. خانم رایس به جمهوری فرانسه، به مهد حقوق بشر و جایی که وقتی لازم باشد استقلال قوه ی قضائیه اش و اقتدارش دود هوا می شود خوش آمدید، افسوس که در بیست و چهار سالگی به مهره ای سوخته تبدیل شدید!

مردم ایران! اگر می خواهید که دیپلماسی سری برافنده، اگر می خواهید واقعاً از منافع خود و کشورتان دفاع کنید و نهادهای مستقل داشته باشید، خود را در شوراهای متشکل کنید، جمهوری اسلامی را برافکنید و امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اتان را خود به دست بگیرید.

دستاوردها و تجارب

یک ساله‌ی جنبش سیاسی

محدود خواهد شد و در عمل نیز چنین رخ داد. اما علت چه بود که شکل‌های نخستین این جنبش نتوانست با اشکال دیگر تلفیق شود و به اشکال عالی‌تری ارتقا یابد، پاسخ به این سؤال در ترکیب طبقاتی اولیه نیروهای جنبش قرار دارد. جنبش سیاسی که در اواخر خرداد ماه شکل گرفت، اساساً و عمدتاً جنبشی بود متشکل از دانشجویان، طیف وسیعی از زنان و مردان جوان، طرفداران گروه‌های وابسته به جناح موسوم به اصلاح طلب جمهوری اسلامی و تعداد محدودی از کارگران و زحمتکشان که به طور انفرادی در این جنبش حضور داشتند. به عبارت دیگر کارگران، معلمان، پرستاران، اقشار تهی‌دست حاشیه شهرها و کارمندان رده‌های پایین ادارات و مؤسسات خصوصی، نقش‌شان در این جنبش بسیار محدود بود. راه پیمایی‌ها، تظاهرات و سنگربندی‌های خیابانی، با این ترکیب طبقاتی انطباق داشت، اما همین ترکیب طبقاتی، مانع از آن بود که اشکال دیگر مبارزه از جمله اعتصابات گسترده در ارتباط با راه پیمایی‌ها و تظاهرات بتواند شکل بگیرد. واقعیت این است که طبقات و اقشار مختلف در طول تاریخ، اشکال مبارزه‌ی مختص و ویژه خودشان را داشته‌اند. اعتصابات و به طور خاص اعتصاب عمومی سیاسی، یک شکل مبارزه مختص طبقه کارگر است. از آن جایی که طبقه کارگر حضور مستقل و متمسکی در جنبش نداشت، نمی‌توانست اشکال مبارزه این جنبش به یک شکل عالی‌تر مبارزه یعنی اعتصاب عمومی سیاسی سراسری ارتقا یابد. در این جا سؤال دیگری پیش می‌آید چرا طبقه کارگر در این جنبش حضور نیافت؟ علت در آن بود که نه مطالبات و شعارهای اولیه این جنبش با مطالبات توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش هماهنگی داشت و نه شکل مبارزه.

مبارزه‌ی طبقه کارگر منطق خاص خود را دارد. این مبارزه باید از مراحل مختلفی بگذرد و اشکال متعددی از پایین‌ترین سطوح به خود بگیرد تا به اشکال عالی‌تر ارتقا یابد. طبقه کارگر که متشکل از میلیون‌ها انسان در سراسر ایران است، نمی‌تواند بدون طی کردن مراحل مختلف رشد اعتصابات اقتصادی و سیاسی در مقیاسی توده‌ای، به اعتصاب عمومی سیاسی روی آورد و در تظاهرات و راه پیمایی‌ها، حضوری مستقل و متمسک داشته باشد. کارگران و زحمتکشانی از نمونه معلمان، پرستاران و برخی دیگر از حقوق بگیران مؤسسات خصوصی و دولتی، نمی‌توانند همچون دانشجویان به سادگی اعتصاب، تظاهرات و راه پیمایی برپا

کنند. البته کارگران یک کارخانه می‌توانند اعتصاب کنند و در خیابان‌ها تظاهرات و راه پیمایی کنند، تجمعات اعتراضی برپا نمایند و همواره چنین کرده‌اند، اما وقتی که صحبت از طبقه کارگر و توده‌های وسیع زحمتکش است، مسئله‌ای متفاوت می‌باشد. بنابراین روشن است که چرا اشکال مبارزه جنبش سیاسی با همان ترکیب نه می‌توانست به یک اعتصاب عمومی سراسری فرا روید و نه کارگران می‌توانستند یک جهش لحظه‌ای به تظاهرات و راه پیمایی‌های توده‌ای داشته باشند. شعارها و مطالبات به ویژه مراحل اولیه جنبش سیاسی نیز، که در آن‌ها نه فقط از مطالبات ویژه کارگران و زحمتکشان چیزی یافت نمی‌شد، بلکه جناحی از رژیم می‌کوشید، حتماً دامنه مطالبات سیاسی را به چارچوب‌های جمهوری اسلامی محدود سازد، به دور شدن و جدا افتادن این جنبش‌ها از یکدیگر انجامید و همه این عوامل منجر به محدود شدن روزافزون دامنه و وسعت جنبش سیاسی گردید.

عامل دیگری که باید به آن اشاره کرد، نبود رهبری بر این جنبش است. گرچه جناحی از رژیم که امکان فعالیت علنی داشت، تلاش نمود جنبشی را که در مخالفت با جمهوری اسلامی شکل گرفته بود، با ادعای اصلاحات تحت کنترل خود درآورد و رهبری‌اش را بر این جنبش تحمیل کند، اما موفق نشد. علت آن هم در خصلت انقلابی و رادیکال این جنبش بود که از همان آغاز در تلاش برای درگذشتن از محدوده‌های جمهوری اسلامی بود. این جنبش گرچه در هر گام رادیکال‌تر شد و این رادیکالیسم در ارتقای شعارهای آن انعکاس یافت، اما نبود رهبری انقلابی بر این جنبش مانع دیگری در ارتقاء، رشد و وسعت آن بود. این ضعف نیز نمی‌توانست برطرف گردد، در حالی که طبقه کارگر به عنوان یک نیروی مستقل با صف و سیاست مستقل وارد عرصه جنبش سیاسی نشده بود. بنابراین اگر سه ضعف اصلی جنبش را مد نظر قرار دهیم، در هر سه یک نقطه مشترک وجود دارد که همانا نقش طبقه کارگر و حضور آن به عنوان عامل تعیین کننده برای پیروزی جنبش انقلابی توده‌های مردم و تحقق مطالبات آن هاست. اگر قرار است جنبش توده‌های وسیع مردم برای سرنگونی نظم موجود به نتیجه برسد، باید نیرویی قدرتمند در صحنه باشد که قادر به بر هم زدن توازن قوا به نفع انقلاب و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باشد و این نیرو جز طبقه کارگر نمی‌تواند باشد. اگر قرار است اشکال مبارزاتی جنبش به نحوی ارتقا یابد که قادر به مصاف و رو در رویی با رژیم بی‌رحم و سرتاپا مسلح باشد، حضور مستقل طبقه کارگر را می‌طلبند. اگر قرار است ترکیب طبقاتی جنبش دگرگون شود و اگر قرار است، این جنبش از یک رهبری توانا و قدرتمند برخوردار گردد،

تنها طبقه کارگر است که می‌تواند عهده‌دار این تغییرات گردد. این همه، اما بدان معنا نیست که اقشار و لایحه‌های اجتماعی رادیکال و جنبش‌های اجتماعی دیگر، نقشی نخواهند داشت، نقش آن‌ها به عنوان متحدین طبقه کارگر در انقلاب و پیروزی آن تردیدناپذیر است، اما فقط طبقه کارگر است که می‌تواند نقاط ضعفی را که جنبه سیاسی در طول یک سال با آن رو به رو بوده است از میان بردارد و قطعیت پیروزی را تضمین نماید.

تردیدی نیست که بنا به مجموعه شرایط اقتصادی - اجتماعی و سیاسی حاکم بر ایران، تأخیری که طبقه کارگر تا کنون برای انجام و ظایفش در این جنبش داشته، برطرف خواهد شد. اما هر آن‌چه هم که این تأخیر تا کنون به زیان جنبش بوده باشد، زیان آن بسیار کم‌تر از ظاهراً پیروزی است، اگر در همان نخستین روزهای شکل‌گیری این جنبش، به نحوی قدرت به جناح دیگر حکومت منتقل می‌شد و در یک لحظه توده‌های وسیع مردم به ویژه بخش قابل ملاحظه‌ای از جوانانی که فاقد تجربه سیاسی بودند و در محدوده‌ای توهماتی به امثال موسوی داشتند، با شکست بزرگی رو به رو می‌شدند وقتی که با این واقعیت برخورد می‌کردند که جمهوری اسلامی همان‌که بود باقی مانده است، "نه یک کلمه کم‌تر و نه بیش‌تر". اکنون اما بسیاری از همان جوانانی که توهماتی به موسوی و کلا جناح موسوم به اصلاح طلب رژیم داشتند، توهمات‌شان در هم شکسته است و دریافته‌اند که تفاوت این جناح با جناح دیگر در بهترین حالت، اصلاحات بسیار کوچک و ناچیز در همین سیستم سیاسی فوق ارتجاعی موجود است و نه چیزی بیش از آن. البته هستند کسانی که بنا به منافع و مصالح طبقاتی‌شان چیزی جز همین اصلاحات ناچیز را نمی‌خواهند، اما حساب آن‌ها از توده‌های وسیع مردمی که مطالبات‌شان اصلاً در چارچوب جمهوری اسلامی نمی‌گنجد، جداست.

توده‌های وسیع مردم ایران به ویژه زنان و جوانانی که در جنبش اخیر نقشی برجسته بر عهده داشته‌اند، در جریان این مبارزه یک ساله از این جهت نیز تجربیات فراوان اندوخته، بسی آگاه‌تر شده و با رادیکالیسمی فزون‌تر به مبارزه خود ادامه می‌دهند. این نیز یکی از دست آوردهای مهم جنبش در این یک سال بوده است.

توده‌های مردم ایران در مبارزات پیش روی و اعتلای مجدد جنبش که ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در ایران خواهد بود، تمام این تجارب را به کار خواهند گرفت، تا بار دیگر ثمره مبارزات و جان‌فشانی‌هایشان بر باد نرود. جمهوری اسلامی رفتنی‌ست. این رژیم هیچ چشم‌اندازی برای بقا ندارد، باید به آینده و آلترناتیو انقلابی آن اندیشید.

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany آلمان

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark دانمارک

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada کانادا

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>
<http://96.0.240.163/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره های پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا ۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

در ایران- تهران ۰۰۹۸ ۲۱ ۸۴۶۹۳۹۲۲

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 574 June 2010

گرامی باد یاد رفیق رضا حبیبیان

از قیام علاوه بر نقشی که در همدان برای متشکل شدن نیروهای سازمان داشت، در بخش کارگری تهران فعالیت می‌کرد.

در جریان انشعاب بزرگ در سازمان از طرفداران مشی جناح اقلیت سازمان بود و در بخش کارگری به فعالیت‌های خود ادامه داد. پس از سال ۶۲ در خارج از کشور فعالیت داشت. در سال ۶۷ از عضویت کمیته خارج و سازمان کناره‌گیری کرد، اما همچنان رابطه نزدیک خود را با سازمان و مواضع آن حفظ کرد. در کنفرانس یازدهم به عنوان مهمان حضور یافت.

رفیق رضا در زمره رفقای بود که از طرح سازمان برای ایجاد فرستنده رادیویی استقبال کرد. رهنمودهای سیاسی و کمک‌های مالی ثابت وی به رادیو تا آخرین روزهای حیاتش قطع نشد.

رفیق رضا بامداد روز شنبه اول خرداد ماه (۲۲ ماه مه) پس از یکماه بیماری، در بیمارستانی در هلند، درگذشت. یادش گرامی باد.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار

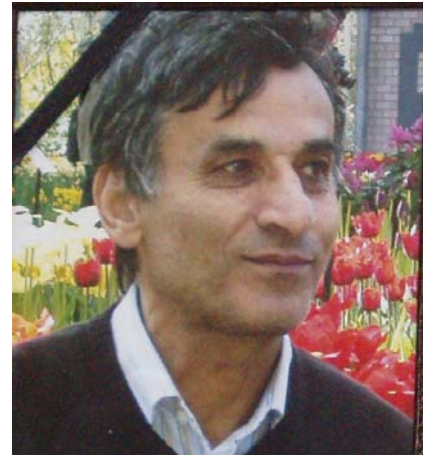
باد حکومت شورایی

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

سازمان فداییان اقلیت

۱ خرداد ۱۳۸۹

کار - نان - آزادی - حکومت شورایی



رفیق رضا حبیبیان از میان ما رفت. رفیق رضا فعالیت سیاسی خود را از دوران دانشجویی در دانشگاه تبریز آغاز کرد. در سال ۵۰ به علت ارتباط با رفقای شاخه تبریز سازمان دستگیر و به سه سال زندان محکوم گردید. در سال ۵۳ از زندان آزاد شد. از طریق زندان، ارتباطش به سازمان وصل شد و دستنویس اثر معروف رفیق جزئی "نبرد با دیکتاتوری" را به سازمان رساند. پس از مدتی، بیماری قلبی وی مانع از ادامه فعالیت در هسته‌های چریکی گردید و بعد از ضربه رفیق چوخاچی ارتباطش با سازمان قطع شد، اما به فعالیت‌های سیاسی خود ادامه داد. پس



برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

| | |
|---------------|----------------|
| نام: | Radioshora |
| ماهواره: | Hotbird 6 |
| زاویه آنتن: | ۱۳ درجه شرقی |
| فرکانس پخش: | ۱۱۲۰۰ مگا هرتز |
| پولاریزاسیون: | عمودی |
| FEC | ۵ / ۶ |
| Symbol rate | ۲۷۵۰۰ |

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای

دمکراسی شورایی:

۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی